**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14010324**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

صحبت سر این بود که مادر می‌تواند از مال فرزندش قرض بردارد. اصل این حکم از جهت روایات روشن است، اما خصوصیات این حکم مورد بحث بود، یک خصوصیتش این بود که آیا جواز قرض برداشتن مادر مربوط به ظرف احتیاج مادر هست، چون اگر احتیاج هم نداشته باشد می‌تواند او را قرض بردارد. خب این یک نکته.

در مورد این مطلب گفتیم روایت محمد بن مسلم در خصوص صورت حاجت مطلب را گفته، ولی روایت ابن ابی یعفور و روایت علی بن جعفر که ما روایت ابن ابی یعفور را معتبر دانستیم، و صحیحه دانستیم، اطلاق دارد، به حسب ظاهر بدوی. ولی صدر این روایت در مورد پدر حکم کرده که پدر می‌تواند از مال فرزندش بردارد. این‌که از مال فرزندش بردارد خب در جلسۀ قبل این بحث را مطرح کردیم که ما اگر از روایات دیگر اثبات کردیم که این‌که پدر می‌تواند از مال فرزندش بردارد مربوط به ظرف ضرورت و اضطرار و ناچاری هست، آیا لازمۀ این مطلب این هست که در مورد مادر هم این قید را بزنیم؟ ما در جلسۀ قبل تقریباتی که ذکر کردیم برای این‌که بگوییم ممکن است بگوییم نه در مورد مادر به اطلاق می‌شود تمسک کرد. ولی آن تقریبات همچنان که از سیر بحث گذشته روشن می‌شود تقریبات ناتمامی است، ما وقتی آن چیزی که عمدتاً اینجا مطرح هست، یعنی احتمال اظهری که هست آن این است که یک قیدی در این کلام حالا ولو به جهت این‌که فضای حاکمی که در این بحث بوده آن قید اقتضاء می‌کرده که اصلاً صحبت‌هایی که اینجا هست در مورد صورت اضطرار و ضرورت هست. همین صورت اضطرار و ضرورت هست که مورد بحث بوده که پدر می‌تواند از مال فرزندش اخذ بکند یا نمی‌تواند. وقتی صدر روایت اصلاً مختص شد به صورت اضطرار، ذیل روایت را دیگر نمی‌شود ازش اطلاق‌گیری کرد. خب اجمال قضیه را چون فردا می‌خواهیم بحث را تمام کنیم من دیگر وارد بعضی ریزه‌کاری‌ها نمی‌شوم.

عمدۀ قضیه صغرای قضیه است که آیا واقعاً جواز اخذ پدر از مال مربوط به ظرف اضطرار هست یا اعم از ظرف اضطرار و عدم اضطرار هست. در این زمینه ما دو گروه روایات داریم. یک گروه روایاتی که در مورد کلام پیغمبر وارد شده که کسی آمد پیش پیغمبر و شکایت از پدرش کرد که پدر من ارث من را از مادرم به هر حال برداشته، یکی از مضمون‌هایش را می‌خواهم عرض بکنم، که ان ابی ظلمنی میراثی من امی، و پیغمبر فرمودند که انت و مالک لابیک.

این روایاتی که در آن به قول پیغمبر انت و مالک لابیک استشهاد شده خود این روایت‌ها یک نوع تعارض‌های بدوی در موردش دیده می‌شود حالا آیا این تعارض مستقر هست یا مستقر نیست مورد بحث هست و این یک دسته روایات.

یک سری روایات دیگری هست که به قول پیغمبر در آن استشهاد نشده، آن هم یک گروه دیگر است که آنها را هم جداگانه باید مورد بحث قرار بدهیم.

روایت‌هایی که من حالا امروز در مورد انت و مالک لابیک می‌خواهم صحبت کنم، روایت‌هایی که این. این روایات من حالا روایت را سریع می‌خوانم و در موردش یک جمع‌بندی بکنیم. فردا هم بتوانیم بقیۀ روایات را بررسی کنیم و بحث را جمع کنیم.

روایت‌هایی که هست یکی در کافی.

انت و مالک لابیک یکی در کافی، جلد ۵، صفحۀ صد و سی ... در بعضی از روایات استفاده می‌شود که این مورد انت و مالک لابیک مربوط به یک ظرف اضطرار هست و یک ظرف ضرورتی هست. ولی از بعضی روایات برداشت شده که نه مربوط به ظرف اضطرار نیست و ؟؟؟ ۶:۳۷. خب حالا این روایت‌هایش را من می‌خوانم. این روایت‌هایش من دو سری روایت‌هایش را من آدرس همۀ این روایات را می‌دهم ولی عمدتاً دو سری روایاتش هست که الآن می‌خوانم، بقیه‌اش را هم شما مراجعه کنید خیلی حالا در این بحث ما شاید دخالت نداشته باشد. یک سری روایت‌های، آدرس‌هایش این هست، کافی، جلد ۵، صفحۀ ۱۳۵، رقم ۳ و ۵؛ و صفحۀ ۱۳۶، رقم ۶؛ صفحۀ ۳۹۵، رقم ۳؛ علل الشرائع، صفحۀ ۵۵۴؛ معانی الاخبار، صفحۀ ۱۵۱، رقم ۱؛ فقیه، جلد ۳، صفحۀ ۱۷۷، رقم ۳۶۶۹؛ تهذیب، جلد ۵، صفحۀ ۱۵، رقم ۴۴؛ که این را در استبصار به خاطر بحث خاصی که دارد آدرس استبصار را هم می‌دهم، استبصار، جلد ۳، صفحۀ ۵۰؛ حدیث ۱۶۵. باز تهذیب، جلد ۶، صفحۀ ۳۴۳، رقم ۹۶۱. صفحۀ ۳۴۴، رقم ۹۶۶؛ صفحۀ ۳۴۵، رقم ۹۶۷؛ و همچنین در خلاف هم این روایت وارد شده، در حالت کلی انت و مالک لابی، خلاف، جلد ۲، صفحۀ ۲۵۰.

من نقلیات عامه را مراجعه نکردم، این در عامه هم هست و حالا خیلی نیازی شاید نباشد بحث عامه را ببینیم و حالا خود همان جمع‌بندی یک چیز خاصه‌اش را می‌کنیم. اگر یک موقعی نکتۀ خاصی در نقلیات عامه بود و من فرصت کردم نگاه بکنم خدمتتان عرض خواهم کرد.

در کافی، جلد ۵، صفحۀ ۱۳۵، من حالا اینها را می‌خوانم و یک بحث سریع در مورد بعضی از اسنادش هم می‌کنم. کافی، جلد ۵، صفحۀ ۱۳۵، رقم ۵. این روایت با سهل بن زیاد شروع می‌شود، معلق هست، به رقم ۲. ۳ هم هست.

۳، «سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِرَجُلٍ أَنْتَ وَ مَالُكَ لِأَبِيكَ ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام وَ مَا أُحِبُّ لَهُ أَنْ يَأْخُذَ مِنْ مَالِ ابْنِهِ إِلَّا مَا احْتَاجَ إِلَيْهِ مِمَّا لَا بُدَّ مِنْهُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لٰا يُحِبُّ الْفَسٰادَ.»

اینجا خب اشاره کرده قول پیغمبر را نقل کرده: «أَنْتَ وَ مَالُكَ لِأَبِيكَ» ادامۀ کلام امام صادق علیه السلام ازش استفاده می‌شود که این انت و مالک لابیک تنها در ظرف احتیاج تجویز می‌کند. اگر تنها و ما احبّ له به تنهایی بود در ذیل روایت ممکن بود بگوییم کراهت دارد. ولی ان الله لا یحب الفساد، را که در ذیلش آمده، همچنان که آقای منتظری دیدم در چیزشان اشاره کردند، دلالت بر حرمت دارد که تنها در ظرف احتیاج و بیشتر از احتیاج کأنّ فساد هست، ان الله لا یحب الفساد ازش استفاده می‌شود که جواز اخذ پدر از مال فرزند فقط در صورت احتیاج هست و انت و مالک لابیک هم بیشتر از این استفاده نمی‌شده که امام باقر علیه السلام اینجور فرمودند.

شاگرد: واجب بوده چون ممکن است حضرت فرمودند این باشد که می‌فرمایند اگر مال داری می‌خواهد عادت کند که در معرض فساد

استاد: نه. «مَا أُحِبُّ لَهُ أَنْ يَأْخُذَ مِنْ مَالِ ابْنِهِ إِلَّا مَا احْتَاجَ إِلَيْهِ مِمَّا لَا بُدَّ مِنْهُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لٰا يُحِبُّ الْفَسٰادَ.»

این «لٰا يُحِبُّ الْفَسٰادَ.» و «مَا أُحِبُّ» به یک معناست. یعنی همچنان که لا یحب الفساد یعنی فساد حرام استف ما احب هم به این معناست که اخذ از مال، بیشتر از ما احتاج الیه حرمت دارد.

شاگرد: لا یحب الفساد، فسادی که ؟؟؟ بگوییم هر جایی یک فسادی ایجاد می‌شود وجوب حرمت باشد

استاد: نه لا یحب الفساد. نه فساد معنایی هست، یعنی چیزی هست که حق نداشته دیگر.

این سهل بن زیاد صدر سند معلّق به سند قبل هست، عدة من اصحابنا عن سهل بن زیاد در سندش هست، خب عده‌ای که ازسهل نقل می‌کنند در آن علّان کلینی هست که ثقه هست بحثی نیست. علاوه بر این‌که در مورد عده به‌طور کلی ما می‌گوییم اشکالی نیست. سهل بن زیاد مورد بحث هست که ثقه هست یا ثقه نیست، ما ایشان را ثقه می‌دانیم، و عمدۀ نکته‌ای که در وثاقت سهل بن زیاد هست، هست خیلی هم مهم است به نظر من توثیقی که از عبارت فضل بن شاذان استفاده می‌شود که قبلاً هم در بحث‌ها در موردش اشاره کردم که در مورد فضل بن شاذان، فضل بن شاذان در مورد سهل بن زیاد می‌گوید این آدم احمقی است. این در مقام مذمت اکتفاء کردن به احمق بودن معنایش این است که مشکله‌اش انحصار به احمقیت دارد و الا تعمد کذب و اینها ندارد. و خود این، خیلی از مسائل چیز را حل می‌کند. حالا فرصت ندارم ولی بعضی‌ها را اینجا هم نقل می‌کردم.

بعدش عن ابن محبوب عن ابی حمزة الثمالی. روایت ابن محبوب عن ابی حمزۀ ثمالی یک روایت بحث‌دار تاریخی بوده. یک بحث تاریخی هست. می‌گوید احمد بن محمد بن عیسی کان لا یروی عن ابن محبوب، به خاطر روایتش از ابی حمزۀ ثمالی که البته در بعضی نقل‌ها ابی حمزۀ ثمالی شده عن علی بن ابی حمزه اشتباه است. آن که هست بحث سر همین بوده که حسن بن محبوب می‌گوید بعداً احمد بن محمد بن عیسی توبه کرده و از این مطلب عدول کرده و از حسن بن محبوب روایت کرده. حسن بن محبوب یک روشی بر خلاف متعارف دارد. حالا اشکال قضیه این هست که حسن بن محبوب ولادتش حدوداً ۱۵۰ است، حالا این‌که می‌گویم حدوداً نکته‌ای دارد که در موردش نمی‌خواهم الآن توضیح مفصل بدهم. و حدوداً ۱۵۰ هست و وفات ابو حمزۀ ثمالی هم در سال ۱۵۰ هست، دقیقاً در سال ولادت ابو حمزۀ ثمالی این به دنیا آمده. حالا چجوری حسن بن محبوب از او نقل کرده احتمالاً احمد بن محمد بن عیسی نقل به وجاده را صحیح نمی‌دانسته ولی حسن بن محبوب کتاب‌های مثلاً ابی حمزۀ ثمالی در اختیارش بوده، وجاده‌ای نقل می‌کرده، یا از طرق ثقاة برایش ثابت شده بوده، به نحو اجازه‌ای، یا اجازه‌های عامی که به هر حال به کودکان هم احیاناً ممکن است داده بشود، البته من شاهدی ندیدم در آن موقع اجازات عامۀ این شکلی، ولی ممکن است شاهد بر نفی‌اش هم ندیدم که نباشد. ولی به هر حال در زمان احمد بن محمد بن عیسی این مطلب به عنوان یک نقطۀ ضعف در حسن بن محبوب تلقی می‌شده ولی بعداً برای احمد بن محمد بن عیسی ثابت شده که نه روایت حسن بن محبوب از ابی حمزۀ ثمالی یا به توسیط ثقات بوده یا چی بوده، علی ای تقدیر حسن بن محبوب نقلش از ابو حمزۀ ثمالی می‌تواند نقل از کتاب ابو حمزۀ ثمالی باشد و از یک نسخۀ معتبری باشد و همین مقدار که حسن بن محبوب بتواند از ابو حمزۀ ثمالی نقل عن حسٍّ بکند کافی هست. نیازی نیست که ما اثبات یعنی اصالة الحفظ در اینجور موارد جاری می‌شود و خود احمد بن محمد بن عیسی هم بعداً از آن اشکالی داشته برگشته، و مشکل را دیگر احساس کرده مشکل، مشکلی نیست و خودش پیداست که قضیه حل شده بوده، پرونده‌اش را بسته. این اجمال این بحث. تفصیل بحث باشد در جای خودش.

شاگرد: صرف همین احتمال کافی است؟

استاد: صرف احتمال این‌که این نقل، نقل عن حسٍّ باشد کافی هست. این نکته را هم بگویم، این نقل با کلمۀ عن صورت گرفته. من در مقالۀ نقش تعبیر واسطه در معجم رجالی به تناسب در مورد جایگاه‌های تعبیراتی که ما آن موقع تعبیر واسطه برایش اصطلاح کرده بودیم، قال سمعتُ، قال حدثنی، عن، اینها مفادش فرق دارد. و ابن محبوب عن ابی حمزۀ ثمالی با تعبیر عن در این کتاب‌ها نقل کرده. احتمال دارد با تعبیر مثلاً قال در چیزهای اصلی‌اش هم بوده. به هر حال نقلش به گونه‌ای نبوده که مثلاً حدثنی ابو حمزۀ ثمالی هیچ جا نداریم، کأنّ مستقیم خود ابو حمزۀ ثمالی برای من این مطلب را نقل کرد. تعبیر عنه، امثال اینها هست، این تعبیرات عن که می‌تواند با نقل با واسطه هم سازگار باشد، می‌تواند با نقل بی‌واسطه، در اینجور موارد اعتبار دارد. یک بحث‌های اصولی خاصی اینجا دارد، که من این را در همان مقالۀ تعبیر واسطه به آن پرداختم. الآن نمی‌خواهم وارد آن تفصیل این بحث بشوم.

شاگرد: تدلیس نمی‌شود؟

استاد: نه تدلیس هم نیست.

شاگرد: این عنه را که خود کلینی آورده

استاد: نه می‌تواند اصلش عرض کردم، گفتم احتمالاً حسن بن محبوب قال تعبیر کرده بوده، لذا به خاطر همین‌که توجه داشتم به این نکته که عرض کردم. ولی علی ای تقدیر می‌تواند عن تعبیر کرده باشد. می‌تواند. نمی‌دانیم، علی ای تقدیر اینها مشکلی ندارد، این عنه‌ها مشکلی ندارد، این به خاطر همان اصالة الحسی که در اینجاها هست اینها اعتبار دارد. این اجمال قضیه. حالا تفصیل قضیه باشد در یک موقع دیگری.

شاگرد: ظهور در حس داشته باشد.

استاد: به هر حال حالا اینها یک سری نکات ریزه‌کاری دارد اجازه بدهید اینها یک موقعی فرصت مجال بیشتری داشته من بحث را بازتر خواهم کرد. اجمالش را شما در آن بحث مراجعه کنید من آنجا یک سری بحث‌های اصولی هم دارد که آنجا وارد شدم بحث اصولی‌اش را در همان مقاله مراجعه کنید، نقش تغییر واسطه در معجم رجالی مقاله‌ای بود که در یکی از کنفرانس کامپیوتر و علوم اسلامی چیز شده بود و یک موقع هم صحبت بود که در مجلۀ چیز هم چاپ شده، شاید هم چاپ نشده، اگر هم قرار بود دیگر شاید با یک دستکاری چاپ بشود، به هر حال.

این روایت: قال قال رسول الله صلی الله الیه و آله. خب این متنش را هم که خواندیم. این یک روایت.

روایت بعدی باز روایت سهل بن زیاد هست، روایت پنجم.

«عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ»

حالا این روایت ابن محبوب عن ابی حمزة الثمالی یک نکته‌ای را من اینجا فراموش کردم همینجا عرض کنم، آن این است که یک نقلی این روایت در تهذیب، جلد ۶، صفحۀ ۳۴۳، رقم ۹۶۱ و ۹۶۲، این روایت سوم و پنجم ما وارد شده.

حالا اوّل پنجم کافی را بخوانم، بعداً برمی‌گردم در سند تهذیب صحبتی در ادامۀ آن صحبت قبلی دارد.

«سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَحْتَاجُ إِلَى مَالِ ابْنِهِ قَالَ يَأْكُلُ مِنْهُ مَا شَاءَ مِنْ غَيْرِ سَرَفٍ وَ قَالَ فِي كِتَابِ عَلِيٍّ علیه السلام إِنَّ الْوَلَدَ لَا يَأْخُذُ مِنْ مَالِ وَالِدِهِ شَيْئاً إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ الْوَالِدَ يَأْخُذُ مِنْ مَالِ ابْنِهِ مَا شَاءَ وَ لَهُ أَنْ يَقَعَ عَلَى جَارِيَةِ ابْنِهِ إِذَا لَمْ يَكُنِ الِابْنُ وَقَعَ عَلَيْهَا وَ ذَكَرَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ لِرَجُلٍ أَنْتَ وَ مَالُكَ لِأَبِيكَ.»

خب این روایت البته در مورد این‌که آیا «يَأْكُلُ مِنْهُ مَا شَاءَ مِنْ غَيْرِ سَرَفٍ» مراد این هست که ما شاء لرفع احتیاجه؟ یا این‌که ما شاء دیگر هر مقدار که شد می‌تواند انسان بخورد یا امثال اینها. یک قدری عبارت اینقدر ظهور صریح در یکی از دو طرف ندارد. ممکن است یک کسی ما شاء را بگویید کأنّ سؤال سائل ولو یحتاج الی مال ابنه هست، ولی جواب امام علیه السلام خواسته این را تعمیم بدهد. بگوید لازم نیست احتیاج داشته باشد. بیشتر از احتیاجش هم می‌تواند بخورد. ولی خیلی قوی نیست. آقای منتظری این را به عنوان یک روایتی که استدلال کردند برای این‌که در غیر ظرف احتیاج هم می‌تواند استفاده کند و امثال اینها. ولی ظهورش هم اگر باشد در حد اشعار است. اگر ما روایت‌های دیگر را اثبات کردیم که مراد خصوص صورت احتیاج است، این هم می‌شود به احتیاج حملش کرد. خیلی قضیه آن چنانی نیست. حالا بعد در موردش باز هم صحبت می‌کنم.

شاگرد: ؟؟؟ ۲۲:۰۴ امام ؟؟؟‌جاریه صحبت کردند لزوم در احتیاج

استاد: نه آنها را بعداً صحبت می‌کنم. بحث در مورد جاریه ممکن است ما تعمیم بدهیم. بحث جاریه یک نکتۀ دیگر است غیر از نکتۀ این‌که به‌طور کلی بتواند از مال فرزندش بخورد امثال اینها. جاریه هم حالا بعداً ما آن را هم می‌گوییم که آن جاریه مراد قرض گرفتن است. بحث جاریه هم از روایت دیگر هم استفاده می‌شود که مراد بحث قرض گرفتن و امثال اینهاست. حالا آن جاریه نکاتی دارد که دیگر من توجه به آن دارم، بعداً یک قدری در موردش صحبت می‌کنم.

این روایت بحث متنی‌اش را یک مکمل‌هایی دارد بعداً عرض می‌کنم. ولی بحث سندی که اینجا دارد، این دو تا روایت در تهذیب به این شکل وارد شده، جلد ۶، صفحۀ ۳۴۳، رقم ۹۶۱ و ۹۶۲.

«الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَحْتَاجُ إِلَى مَالِ ابْنِهِ»

۹۶۲ دارد بعد

«عَنْهُ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام»

این عنه ظاهر بدوی‌اش این هست که به حسن بن محبوب برمی‌گردد و شبیه سند کافی می‌شود. ولی خب ممکن است کسی بگوید این به علاء بن رزین برمی‌گشته و حسن بن محبوب. الآن من یادم رفته که حسن بن محبوب به توسط علاء بن رزین از ابی حمزه نقل می‌کند. آن کسی که معمولاً حسن بن محبوب به توسط او نقل می‌کند مالک بن عطیه است. حسن بن محبوب به توسط مالک بن عطیه از ابی حمزۀ ثمالی خیلی روایت زیاد دارد. ولی الآن یادم نیست که از علاء بن رزین روایت دارد یا نه، این بحثش را علی القاعده من فرصت نکردم مراجعه کنم، ما در توضیح الاسناد ذیل این سند باید بحث کرده باشیم. توضیح الاسناد قسمت تهذیبش چاپ نشده، ولی در برنامۀ درایة النور هست. ذیل این سند علی القاعده ما آن بحثش را باید کرده باشیم که مرجع ضمیر را به کجا باید برگردانده بشود. این را مراجعه کنید من هم خودم مراجعه می‌کنم ببینم در مورد این مطلب که توضیح الاسناد چه چیزی نوشتیم و این مطلب را خود شما مراجعه کنید.

شاگرد: ابن محبوب از علاء بن رزین از ابن سنان ؟؟؟

استاد: خب ابن سنان آنجا واسطه است. عن ابن سنان عن ابی حمزه، ابن سنان واسطه است، بدون تک نفری. حالا بحثش را ببینید، ببینید که آن توضیح الاسناد می‌گویم من فرصت نکردم مراجعه کنم به این بحث. این بحثش را بگذارید بعد تکمیل کنم. این هم این روایت.

روایت بعدی، کافی همان جلد ۵، صفحۀ ۳۹۵، رقم ۳.

این روایت هم سند این هست: «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنِّي لَذَاتَ يَوْمٍ عِنْدَ زِيَادِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ الْحَارِثِيِّ إِذْ جَاءَ رَجُلٌ يَسْتَعْدِي عَلَى أَبِيهِ فَقَالَ أَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ إِنَّ أَبِي زَوَّجَ ابْنَتِي بِغَيْرِ إِذْنِي»

پدر من که جد دختر من می‌شود، دختر من را بدون اجازۀ من تزویج کرده.

«فَقَالَ زِيَادٌ لِجُلَسَائِهِ الَّذِينَ عِنْدَهُ مَا تَقُولُونَ فِيمَا يَقُولُ هَذَا الرَّجُلُ»

در روایات ما ولایت بر پدر و جد اثبات شده بر ازدواج دختر باکره، و ولایت جد اقویٰ از ولایت اب شمرده شده، به طوری که اگر هر دو با هم نظری داشته باشند، نظر جد مقدم است بر نظر پدر. این روایت هم جزء همان روایاتی هست که همین معنا از آن استفاده می‌شود که حالا آن یک بحث دیگر است که بدون اذن پدر جد می‌تواند تزویج کند، در روایات دیگر ما این هست که وقتی پدر مطلع هست، هر دو با هم هستند، یک موقع هست ما ممکن است بگوییم پدر هم بدون اجازۀ جد می‌تواند تزویج کند. آن یک بحث است. بحث این‌که هر کدامشان می‌تواند بدون اذن دیگری تزویج کند. ولی بحث از روایات ما از این مطلب بالاتر استفاده می‌شود. اگر هر دو با همدیگر این پدر می‌گوید که من می‌خواهم با این تزویج کنم، جد می‌گوید من می‌خواهم به این تزویج کنم، نظر جد مقدم است. از روایات این معنا استفاده می‌شود. ولی علی ای تقدیر در این روایت اصل این‌که پدر، جد اینجا ولایت دارد استفاده می‌شود و یک نکته‌ای دارد که آن نکته شاید ازش همان مطلب هم استفاده بشود که وقتی می‌گفت با همدیگر باشند حرف پدر مقدم است. چون می‌گوید جد نسبت به پدر هم ولایت دارد. و این‌که می‌تواند تزویج کند پسرش را، به خاطر ولایتی هست که بر بابا دارد، حالا روایت را توجه بفرمایید.

می‌گوید: «فَقَالَ زِيَادٌ لِجُلَسَائِهِ الَّذِينَ عِنْدَهُ مَا تَقُولُونَ فِيمَا يَقُولُ هَذَا الرَّجُلُ قَالُوا نِكَاحُهُ بَاطِلٌ قَالَ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ فَقَالَ مَا تَقُولُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَلَمَّا سَأَلَنِي»

یعنی امام علیه السلام خودشان نمی‌خواستند مستقیم داخل دخالت بکنند.

«فَلَمَّا سَأَلَنِي أَقْبَلْتُ عَلَى الَّذِينَ أَجَابُوهُ فَقُلْتُ لَهُمْ أَ لَيْسَ فِيمَا تَرْوُونَ أَنْتُمْ- عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنَّ رَجُلًا جَاءَ يَسْتَعْدِيهِ عَلَى أَبِيهِ فِي مِثْلِ هَذَا فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنْتَ وَ مَالُكَ لِأَبِيكَ قَالُوا بَلَى فَقُلْتُ لَهُمْ فَكَيْفَ يَكُونُ هَذَا وَ هُوَ وَ مَالُهُ لِأَبِيهِ وَ لَا يَجُوزُ نِكَاحُهُ [عَلَيْهِ]»

اگر خود بابا شرعاً ملک جد حساب می‌شود، ملک پدرش حساب می‌شود خودش و مالش و اینها چطور می‌شود که نکاح این، یعنی در قبال جد پدر اختیار ندارد، نسبت به خودش اختیار ندارد، چطور نسبت به نکاح دیگری اختیار داشته باشد.

وَ لَا يَجُوزُ نِكَاحُ الجد علی. یک «علیه» زائد دارد، من در بعضی نسخ پیداست هست، در بعضی نسخ نیست.

«قَالَ فَأَخَذَ بِقَوْلِهِمْ وَ تَرَكَ قَوْلِي.»

آن قول آنها را قبول کرد، قول من را رد کرد و این شکلی. خب این هم یک روایت.

این روایت‌ها ازش یک نوع، حالا این را بعد بحث می‌کنیم. آیا از اینها می‌توانیم ما استفاده کنیم که یک ولایت، چی ازش در می‌آید، این مضمون متنی‌اش برای بعد بماند.

اما روایت دیگر مسأله.

تهذیب، جلد ۵، صفحۀ ۱۵، رقم ۴۴.

مرحوم شیخ طوسی یک فتوایی را خودش، یک متن فتوایی را ذکر کرده و این متن فتوایی را برایش استدلال آورده. آن متن فتوایی این هست:

«فَإِنْ كَانَ الرَّجُلُ لَا مَالَ لَهُ وَ لِوَلَدِهِ مَالٌ فَإِنَّهُ يَأْخُذُ مِنْ مَالِ وَلَدِهِ مَا يَحُجُّ بِهِ مِنْ غَيْرِ إِسْرَافٍ وَ تَقْتِيرٍ»

کسی که خودش مال ندارد، فرزندش مال دارد و این می‌تواند از مال بچه‌اش بردارد با آن حج به جا بیاورد.

«مِنْ غَيْرِ إِسْرَافٍ وَ تَقْتِيرٍ يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ مَا رَوَاهُ‌

مُوسَى بْنُ الْقَاسِمِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ سَعِيدِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام الرَّجُلُ يَحُجُّ مِنْ مَالِ ابْنِهِ وَ هُوَ صَغِيرٌ قَالَ نَعَمْ يَحُجُّ مِنْهُ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ قُلْتُ وَ يُنْفِقُ مِنْهُ قَالَ نَعَمْ ثُمَّ قَالَ إِنَّ مَالَ الْوَلَدِ لِوَالِدِهِ إِنَّ رَجُلًا اخْتَصَمَ هُوَ وَ وَالِدُهُ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَقَضَى أَنَّ الْمَالَ وَ الْوَلَدَ لِلْوَالِدِ.»

خب این هم این روایت.

این روایت بعد در ذیلش دارد:

«وَ قَدْ رَوَى هَذَا الْخَبَرَ- أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَمْرِو بْنِ حَفْصٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ يَسَارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام»

این «عمرو بن حفص» محرّف «عمر بن حفص» است. «عمر بن حفص» در موارد مکرر واسطۀ بین علی بن حکم و سعید بن یسار واقع شده که کافی، جلد ۴، صفحۀ ۱۲۹، رقم ۴، صفحۀ ۲۶۳، رقم ۴۴، جلد ۶، رقم ۱۸۲ رقم ۲ هست که الآن نشد نگاه کنم «عمر بن حفص» از جهت سندی چه شکلی است. حالا چون اینها سندهای مکرر دارد نیاز به اثبات سندی‌اش نبود، این است که ولی حالا «عمر بن حفص».

شاگرد: اسم عمر بن حفص

استاد: چیزی ندارد، بسیار خوب. علیٰ ای تقدیر مهم نیست، چون سندهای دیگر دارد این.

این روایت در تهذیب، جلد ۶، صفحۀ ۳۴۵، رقم ۹۶7 هم وارد شده بدون آن ذیلش که به کلام پیغمبر، ولی با این تعبیر:

«الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَعِيدِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَ يَحُجُّ الرَّجُلُ مِنْ مَالِ ابْنِهِ وَ هُوَ صَغِيرٌ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ يَحُجُّ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ وَ يُنْفِقُ مِنْهُ قَالَ نَعَمْ بِالْمَعْرُوفِ»

این متن با آن متن یک فرق‌هایی دارد، این فرق‌ها در نحوۀ معنا کردن‌هایش یک تفاوت‌هایی ایجاد می‌کند. حالا من متن را می‌خوانم بعداً در مورد تفاوت‌هایش صحبت می‌کنم.

«قَالَ نَعَمْ بِالْمَعْرُوفِ ثُمَّ قَالَ نَعَمْ يَحُجُّ مِنْهُ وَ يُنْفِقُ مِنْهُ إِنَّ مَالَ الْوَلَدِ لِلْوَالِدِ وَ لَيْسَ لِلْوَلَدِ أَنْ يُنْفِقَ مِنْ مَالِ وَالِدِهِ إِلَّا بِإِذْنِهِ.»

آن ذیل را ندارد ولی اصل این چیز سعید بن یسار را دارد.

شاگرد: عمر بن ابان کلبی امامی ثقه

استاد: نه عمر هست اینجا.

شاگرد: نه، اینجا

استاد: عمر بن ابان گفته شده که عمر بن حفص است؟

شاگرد: در ترجمه‌اش هست که ابن، مولی ابو

استاد: پس عمر بن حفص را بگذارید من ببینم، من آن چیزی که اجالتاً چیز کردم این‌که عمر بن حفص است نه عمرو بن حفص است، آن که «عمرو»اش غلط است یک مقدارش را چیز کردم، می‌خواستم نگاه کنم ببینم کی است و چی است و اینها؟ مجال نشد. حالا آن هم خیلی وابسته به این بحث نیست، چون سندهای متعدد دارد، روایت، روایت چیز هست. این هم یک.

یکی روایت حسین بن ابی العلاء هست، که روایت حسین بن ابی العلاء در کافی، جلد ۵، صفحۀ ۱۳۶، رقم ۶ هم وارد شده. آن این است:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مَا يَحِلُّ لِلرَّجُلِ مِنْ مَالِ وَلَدِهِ قَالَ قُوتُهُ بِغَيْرِ سَرَفٍ إِذَا اضْطُرَّ إِلَيْهِ»

«قُوتُهُ بِغَيْرِ سَرَفٍ» فقط به مقدار قوت. یعنی آن چیزی که زندگی‌اش به آن بسته است، آن هم تازه در ظرف اضطرار.

«قَالَ فَقُلْتُ لَهُ فَقَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِلرَّجُلِ الَّذِي أَتَاهُ فَقَدَّمَ أَبَاهُ فَقَالَ لَهُ أَنْتَ وَ مَالُكَ لِأَبِيكَ»

آن روایت معروف پیغمبر چی؟

حضرت فرمود: «إِنَّمَا جَاءَ بِأَبِيهِ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا أَبِي وَ قَدْ ظَلَمَنِي مِيرَاثِي مِنْ أُمِّي فَأَخْبَرَهُ الْأَبُ أَنَّهُ قَدْ أَنْفَقَهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى نَفْسِهِ فَقَالَ أَنْتَ وَ مَالُكَ لِأَبِيكَ وَ لَمْ يَكُنْ عِنْدَ الرَّجُلِ شَيْ‌ءٌ أَ فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَحْبِسُ الْأَبَ لِلِابْنِ.»

در این «لَمْ يَكُنْ عِنْدَ الرَّجُلِ شَيْ‌ءٌ» دقت کنید در موردش صحبت خواهم کرد که این چی می‌خواهد «لَمْ يَكُنْ عِنْدَ الرَّجُلِ شَيْ‌ءٌ» بگوید. علی ای تقدیر از این روایت استفاده می‌شود که در «أَنْتَ وَ مَالُكَ لِأَبِيكَ» تجویز اکل مطلق را نمی‌کند. اکل پدر در یک ظرف خاصی را تجویز می‌کند که آن ظرف اضطرار و به مقدار خاصی آن هم قوت. و الا این‌که بتواند هر مقدار خواست بخورد، در هر ظرفی هم خواست بخورد این از روایت استفاده نمی‌شود. حالا این چیزها را ملاحظه بفرمایید و ما حالا این‌که این روایات جمع دارند یا جمع ندارند صحبت می‌کنیم.

این روایت سعید بن یسار را که خواندم مرحوم شیخ در استبصار معنایی کرده و خواسته با آن معنا بین این روایت سعید بن یسار و روایت‌های دیگر جمع کند. آن آدرس استبصار را که دادم آدرسی هست که در واقع یک نوع. آقای خویی بین روایت سعید بن یسار و روایت حسین بن ابی العلاء یک تعارض انداخته. اینها را متعارض گرفته و روایت حسین بن ابی العلاء را ترجیح داده. ولی مرحوم شیخ طوسی روایت سعید بن یسار را معنایی کرده که گفته اینها تعارض ندارند، تفسیری کرده در استبصار، ببینیم آیا این تفسیر، تفسیر درستی هست یا درستی نیست، و اصلاً تعارض دارند یا ندارند؟ من احتمالاً نرسیم فردا، اگر اصل بحث را من می‌خواهم فردا جمع کنم ولی اگر رسیدیم در مورد این‌که اگر تعارض داشتند آیا این وجهی که آقای خویی بر ترجیح روایت حسین بن ابی العلاء بر روایت چیز می‌خواهد بگوید درست هست یا درست نیست، به نظر ما این روایت‌ها، وجه شیخ طوسی وجه خیلی خوبی هست و روایت‌ها تعارض ندارند. حالا من فردا در مورد این توضیح خواهم داد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان